

چون پرولتاریا در فرایند خود آزادی نمی‌تواند هیچ‌چنگ مستعمراتی را رهبری کند. بنابراین انقلاب امکان خواهد یافت حرکت طبیعی خود را طی کند. حرکتی که بی‌شک بدون ویرانی نخواهد بود. چنین وقایعی ممکن است در جاهای دیگر به وقوع بپیوندد، مثلاً در الجزیره و یا مصر و مسلماً بهترین چیز برای ما همین خواهد بود. ما به حد کافی در کشور خود کار داریم. اروپا و آمریکا پس از تجدید سازمان آن قدرت بزرگ و نمونه‌های را ارائه خواهد داد که کشورهای نیمه متمدن را بدنبال خود بکشد... اما این کشورها از چه مراحل سیاسی و اجتماعی خواهند گذشت تا وارد جامعه سوسیالیستی شوند مسأله‌ایست که امروز فقط می‌توان در آن باره فرضیه‌های نامربوطی را مطرح ساخت. <sup>۱</sup> (همه جا تکیه روی کلمات از م. س.).

در این نامه انگلس از ایدئولوژی حاکم بر طبقه کارگر انگلیس انتقاد کرده طرز تفکر کارگران انگلیس را در باره سیاست مستعمراتی همانند طرز تفکر بورژوا مآبانه آنها درباره سیاست می‌داند. این تکیه-ایست که او در نامه خود به بیل نیز از آن یاد می‌کند. انگلس در این نامه پایه اقتصادی بیطرفی سیاسی کارگران انگلیس را شرکت آنها در سلطه بر بازار جهانی می‌داند. <sup>۲</sup> مارکس نیز در نامه‌ای به انگلس می‌نویسد: «پرولتاریای انگلیس بیش از پیش بورژوا شده است... زیرا برای ملتی که همه جهان را استثمار می‌کند این امر تا حدود معینی قابل توجیه است.» <sup>۳</sup> چنین انگلس در نامه فوق‌الذکر به کائوتسکی تأکید می‌کند که

۱- نامه‌ای برآمده مارکس و انگلس ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲.

۲- همانجا، ۳۰ اوت ۱۸۸۲.

۳- همانجا، ۷ اکتبر ۱۸۵۸.

پرولتاریا نمی تواند در مبارزه برای آزادی خویش در هیچ جنگ مستعمراتی شرکت جوید.

مارکس درباره نکته اخیر در نامه‌هایی که به کوگلمان و میرا نوشته صراحتاً خاطر نشان می‌سازد که طبقه کارگر انگلیس فقط با آزادی مستعمرات می‌تواند به آزادی خود برسد. استدلال می‌کند ضربه اساسی علیه طبقات حاکم انگلیس نه در انگلستان که در ایرلند وارد خواهد شد. «من بیش از پیش معتقد شده‌ام - و تنها مسأله این است که این اعتقاد در طبقه کارگر انگلیس بوجود آید - تا زمانی که خود را بطور قاطع از سیاست طبقه حاکم در مورد مسأله ایرلند جدا نکرده است و تا زمانی که نه تنها امر مشترکی با ایرلندیها پیدا نکرده است بلکه در عمل ابتکار انحلال اتحادیه‌ای را که در ۱۸۵۱ بوجود آمد و جایگزین کردن آن را با یک رابطه متحد آزاد در دست نگرفته است، نمی‌تواند در انگلیس هیچ کار اساسی انجام دهد. و این کار را نه به پاس همدردی با ایرلند بلکه به منظور کمک به سود پرولتاریای انگلیس انجام دهد. در غیر این صورت مردم انگلیس با رشته‌های محکمی با طبقات حاکم گره خواهند خورد، چون می‌بایست در کنار آنها در جبهه مشترکی علیه ایرلند باقی‌مانند.»<sup>۲</sup>

۱ - Meyer.

۲ - نامه‌های برگرده، لندن، ۲۹ نوامبر ۱۸۶۹.

## طرح تولید و باز تولید گسترش یافته مارکس در رابطه با صدور سرمایه

زمانی که سرمایه‌داری با صدور کالا و سرمایه جنبه جهانی به خود می‌گیرد، در نتیجه تقسیم کار بین‌المللی و اجتماعی شدن تولید جهانی اقتصاد واحدهای ملی آنچنان بهم جوش می‌خورد که جدائی هر جزء در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری موجب سرنگ زندگی اقتصادی آن ملت می‌گردد. بهمین مناسبت پویا انباشت سرمایه‌داری در مقیاس جهانی را باید به صورت یک کل ارگانیک در نظر گرفت، نه جمع ساده انباشت سرمایه کشورهای مختلف. در روند حرکت کار و سرمایه از کشوری به کشور دیگر، بازار جهانی به منزله بند نقاله‌ای ارزشهای

اضافی را از کشورهای فقیر به غنی، و از توسعه نیافته به پیشرفته سوق می‌دهد. این ریشه هر نوع استثمار امپریالیسم سرمایه‌داری است، که بر حرکت ناموزون کار و سرمایه قرار دارد، و هر قدر سرمایه‌داری در سطح جهانی تکامل بیشتری می‌یابد، مکانیزم عمل آن پیچیده‌تر می‌گردد، و محتوای سرمایه‌داری آن غنی‌تر می‌شود. از این رو برای شناخت استثمار جهانی باید فرایند باز تولید سرمایه را شناخت، زیرا از طریق این فرایند می‌توان به علت صدور سرمایه از رشته‌ای به رشته دیگر و از منطقتی به منطقه دیگر پی برد، و بالاخره به راز امپریالیسم جهانی و ادامه و تغییر آن را به صورتهای مختلف آگاهی پیدا کرد.

برای توضیح این مطلب ما از ساده‌ترین الگوها که در هر کتاب اقتصاد مارکسیستی یافت می‌شود شروع می‌کنیم. از نقطه نظر ارزش، محصول ناخالص اجتماعی یا کل ثروت‌های مادی جامعه در یک زمان معین به سه بخش تقسیم می‌شود، سرمایه ثابت و وسائل تولید و مواد خام و تأسیسات (C)، دستمزد کارگران یا سرمایه متغیر (V) و ارزش اضافی (S) یعنی  $C+V+S$ .

از نقطه نظر شکل مادی محصول ناخالص اجتماعی به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش تولید و وسائل تولید که برای مقاصد تولید می‌کند  
 (۱) و بخش تولید کالاهای مصرفی (۱۱). این نحوه تقسیم بطور جدائی ناپذیری به تقسیم سرمایه به ثابت و متغیر ارتباط پیدا می‌کند.

مسئله جذب کالا بدین ترتیب حل می‌شود، که چگونه هر جزئی

از محصول سرمایه‌داری بتواند برحسب ارزش (یعنی برحسب سرمایه ثابت و متغیر)، و برحسب شکل مادی (یعنی وسائل تولید و مصرفی)، در بازار مادی برای خود بیابد.

بازتولید ساده جزء حیاتی تجدید تولید گسترش یافته است. زیرا برای گسترش تولید باید سرمایه‌ای که به کار انداخته شده بازگردد. برای درک چگونگی مکانیزم بازتولید ساده به این مثال توجه کنید:

I. کالاهای تولیدی  $6000 = 1000 S + 1000 V + 4000 C$

II. کالاهای مصرفی  $3000 = 500 S + 500 V + 2000 C$

بدین قرار کل محصول ناخالص اجتماعی مثلاً در یک سال برابر با ۹۰۰۰ واحد خواهد بود.

اگر محصول اجتماعی برحسب ارزش یا برحسب صورت مادی جذب شود، فرایند تجدید تولید به ترتیب زیر صورت خواهد گرفت:

سرمایه ثابت (C) بخش I (۴۰۰۰ واحد) برای ادامه تولید وسایل باید لااقل به همان میزان در بخش II بمصرف رسد. و برای امکان بازتولید در بخش II باید لااقل ۲۰۰۰ واحدی که در سرمایه ثابت آن بخش به کار انداخته شده چیران گردد. این وسائل را بخش I بصورت  $1000 S + 1000 V$  یعنی مزد کارگران و ارزش اضافی صاحبان سرمایه زمین و پول تولید می‌کند.

بدین ترتیب کارگران بخش I به بخش II مراجعه و با خرج تمامی مزد خود (۱۰۰۰ واحد) کالاهای مصرفی تهیه، و سرمایه‌داران نیز در شرایط بازتولید ساده تمامی درآمد خود را (۱۰۰۰ واحد) در بخش I به مصرف می‌رسانند.

$$I (V+S) = IIC$$

اها برای اینکه تولید در بخش II ادامه یابد ، این بخش ۲۰۰۰ واحد از بخش I تولید وسائل تولید دریافت می کند و مزد کارگران و ارزش اضافی بخش II که جمعاً برابر با ۱۰۰۰ واحد است بوسیله کارگران و سرمایه داران به مصرف خرید کالاهای مصرفی در همان بخش می رسد. (نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد فرض شده).

وبالآخره برای ادامه بازار تولید ساده برابری معادله های زیر ضروری است:

$$I (C + V + S) = IC + IIC$$

$$II (C + V + S) = I (V + S) + II (V + S)$$

طبق الگوی بالا، کل تولید اجتماعی در بخش يك برابر با تولید سرمایه های ثابت در بخشهای يك و دو و کل تولید اجتماعی در بخش دو ، برابر کل تولید دستمزد و ارزشهای اضافی در بخشهای يك و دو است .

در الگوی بازار تولید ساده چنین فرض می شود که نسبت سرمایه ثابت به متغیر بلا تغییر باقی مانده، و فنون پیشرفت چندانی نمی کند ، بدینقرار محصول هر کارگری و ارزش آن ثابت می ماند. هم چنین همه ماشین آلات در ظرف یکسال فرسوده شده و باید تعویض گردد، ارزشهای اضافی تماماً به مصرف رسیده و سرمایه گذاری تازه معادل صفر است . در باز تولید ساده شرایط تعادل دو بخش با فرض برابری تقاضا با عرضه در هر يك از دو بخش عبارت است از  $I (V + S) = IIC$ . در اینجا کل تقاضا کاملاً برابر با کل عرضه و پس انداز برابر سرمایه گذاری است.

و تنها مشکلی که ممکن است بروز کند توزیع تقاضا بین بخشهای مختلف است.

تا زمانی که تولید بصورت ساده انجام می‌گیرد، و ترقیبات فنی بکنند صورت می‌پذیرد مشکل عمده‌ای در جذب ارزشهای تولیدی و ادامه تولید بوجود نخواهد آمد. زیرا نیاز بخشهای دوگانه ثابت فرض شده است. اما بازتولید در نظام سرمایه‌داری بعلمت گسترش فزاینده بازار سرمایه و کالاهای مصرفی، بعلمت ترقیبات تکنیکی نمی‌تواند در يك فرایند تکراری ثابت بماند، و حجم تولیدات به شکلی غیرقابل پیش‌بینی و ناهم‌آهنگ افزایش می‌یابد، بدین‌سان تعادل و نظم بین دو بخش تولیدی برهم می‌خورد. زیرا سرمایه‌داری نظام تولیدی است که برای انباشت و ارزش اضافی حرکت می‌کند. و سرمایه‌دار در جستجوی سود تولید را نه به مقیاس سابق، که بر مقیاس گسترش باینده‌ای پیش می‌برد.

الگوی بازتولید گسترش یافته را می‌توان به شکل زیر ترسیم

کرد:

$$I. \quad 4000C + 1000V + 1000S = 6000$$

$$II. \quad 1500C + 750V + 750S = 3000$$

بازتولید گسترش یافته بدین معنی است که جامعه پیش از آنچه

که در طول سال مصرف کرده تولید می‌کند. بدین‌سان برای باز تولید

ساده دیگر جایی باقی نخواهد ماند، و معادله  $IC = II(C+V+S)$  اعتبار خود را

از دست می‌دهد. و در معادله تازه  $(C+V+S)$  ۵۰۰۱ واحد بزرگتر از

$IC+II$  خواهد بود. این تفاوت ناشی از آن است که برای این که تولید

گسترش یابد. ضرورتاً سرمایه بیشتری برای تولید کالاهای سرمایه‌ای بکار برده شود. و انجام این کار فقط با انباشت ارزش اضافی ممکن است.

مثلاً اگر فرض کنیم که سرمایه‌دار بخش ۱ نیمی از ارزش اضافی حاصله را برای سرمایه‌گذاری بکار ببرد، و نسبت بین سرمایه متغیر و ثابت چهار به یک باشد بدون اینکه تغییری در ترکیب ارگانیک سرمایه صورت گیرد پس از یک دور تولیدی معادله زیر به دست خواهد آمد:

$$I. \quad 4400 C + 1100 V + 1100 S = 6600$$

بطوریکه معادله فوق نشان می‌دهد در مصرف کارگران و سرمایه‌داران تغییر عمده‌ای به وجود نیامده بلکه تغییر عمده در سرمایه ثابت تولید کالاهای سرمایه‌ای است که ۴۰۰ واحد به میزان سرمایه‌گذاری بخش یک اضافه می‌شود. و ۱۰۰ واحد دیگر که باقیمانده از ۵۰۰ واحد انباشت تازه در بخش ۱ است، به سرمایه ثابت بخش کالاهای مصرفی اضافی می‌شود. و بدین ترتیب معادله زیر به دست خواهد آمد:

$$II. \quad 1600 C + 800 V + 800 S = 2200$$

بطوری که ملاحظه می‌شود از ۶۵۰ واحدی که در سال اول به ارزش اضافی هر دو بخش افزوده شده، فقط ۱۵۰ واحد آن برای گسترش تولید در بخش ۱۱ بمصرف می‌رسد، و بقیه (۵۰۰ واحد) به سرمایه‌های



ثابت و متغیر بخش يك اضافه می گردد. و هم چنین بدون گسترش تولید در بخش يك که وسائل ماشین آلات فراهم می کند گسترش تولید در بخش وسائل مصرفی ممکن نیست. بنابراین برخلاف باز تولید ساده که در آن کل تولید بخش اول برابر با سرمایه های ثابت بخشهای اول و دوم بود، در باز تولید گسترش یافته کل تولید بخش اول بمراتب بزرگتر از سرمایه های ثابت بخش اول و دوم است. عبارت دیگر:

$$I(C+V+S) > I' + II' C$$

خواهد بود. و هم چنین:

$$I(V+S) + II(V+S) < II(C+V+S)$$

$$I(V+S) > II(C)$$

خواهد بود.

علاوه بر آن، این الگو نشان می دهد که تولید گسترش یافته سرمایه اجتماعی فقط زمانی امکان پذیر است که تناسبی بین بخشهای I و II یعنی بین انباشت سرمایه در هر دو رشته، و هم چنین در میزان ارزشهای تولیدی وجود داشته باشد. اما بعلمت پیشرفت تکنیک و کاردهی (بهره وری) کار، تولید کالاهای سرمایه ای سریعتر از نرخ سود بعلمت پائین بودن ترکیب ارگانیک سرمایه، و نیروی کار ارزان<sup>۱</sup> در بخش

۱- طبق آمار موجود، پس از جنگ دوم جهانی، جهت حرکت سرمایه ها بیشتر به سوی کشورهای صنعتی بوده است تا کشورهای در حال توسعه. علت این امر را باید قبل از هر چیز در ناپایداری شرایط اقتصادی و سیاسی در جهان سوم پس از کسب استقلال، کمبود یا فقدان نیروی کار ماهر متناسب با تکنولوژی پیچیده معاصر، و تجدید بنای صنایع در اروپای غربی و ژاپن جستجو کرد.

تولید کالاهای مصرفی پیش می‌رود، در نتیجه آهنگ رشد در بخش يك سریعتر از آهنگ رشد در بخش دو است.

زمانی که تولید اجتماعی بالنسبه پائین است، و مصرف لازم بخش بزرگی از آن را جذب می‌کند، نیازهای مادی فوری بازتولید، بخش عمده آنرا به خود اختصاص می‌دهد، به عبارت دیگر بخش بزرگی از تولید اجتماعی ضرورتاً به مصرف شخصی می‌رسد. در این مرحله از فرایند انباشت، هدف از گسترش تولید، ناهمین کالاهای مصرفی فوری است. اما به موازات گسترش تولید که زیر فشار انباشت سرمایه صورت می‌گیرد، و کاهش نسبی مصرف به انباشت، دیگر نیازمندیهای مصرفی جامعه اثر تعیین کننده بر تولید اجتماعی ندارد، و جای خود را به تولید کالاهای تولیدی می‌دهد. که در نتیجه سرمایه میدان وسیعتری برای فعالیت پیدا خواهد کرد.

علاوه بر آن با صنعتی شدن اقتصاد کشور بخش بزرگتری از تولید اجتماعی صرف استهلاک می‌شود. و استهلاک سرمایه‌های موجود بخش فزاینده‌ای از تولید اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد. مثلاً در نیمه اول سالهای دهه ۱۹۶۰، ۴۸ درصد از سرمایه انباشت شده در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از طریق استهلاک بوده است. و حتی در ایالات متحد استهلاک بیش از نیمی از سرمایه‌گذاریهای تازه را تشکیل می‌دهد. در صورتی که در کشورهای در حال توسعه سهم استهلاک از يك سوم سرمایه‌گذاریهای تازه نیز کمتر است.<sup>۱</sup>

۱- مسئله مهم استهلاک در تجدید تولید گسترش یافته توجه بسیاری از دانشمندان را به خود جلب کرده بود، زیرا هنگامی که سهم سرمایه ثابت نسبت —

درك چگونگى قانون باز توليد سرمايه داري به ما امکان خواهد داد كه :

۱- به نقش بسيار مهم بخش توليد وسائل توليد كه عمده سرمايه گذاريها در همين رشته صورت مي گيرد آشنا شويم. اين بخش بعلىت پيشرفت هاي بزرگ فني و افزايش كاردهي كارپيوسته در معرض تغيير و تحول و تجديد سازمان قرار دارد.

۲- علت بحران هاي اقتصادي را نه در فرايند جذب، كه در فرايند توليد يعنى انباشت سرمايه جستجو كنيم. يعنى در ناتواني توليد سرمايه داري در ايجاد سرمايه لازم براي سرمايه گذاري در بخش توليد وسائل توليد. زماني كه سرمايه داري قادر نباشد براي باز توليد گسترش يافته و ايجاد توازن بين رشته هاي مختلف توليدي سرمايه كافي ايجاد كند، بناچار مقداري از سرمايه ها و كالاهاي توليد شده، بعلىت بي نظمي در بازار و يا بي تناسبى بين دو بخش عمده توليد به فروش نرسيده، و جذب نخواهد شد. و سرمايه دار با اينكه در خود كشور متروپل براي تأمين نيازمنديهاي ضروري جامعه نياز به سرمايه گذاري هست، سرمايه هاي «اضافي» را به كشورهاي ديگر صادر مي كند.

۳- بعلىت گرايش نرخ سود به كاهش پي ببريم. زيرا در سرمايه داري بخش عمده سرمايه گذاريها، در توليد كالاهاي سرمايه اي صورت مي گيرد، در نتيجه افزايش كاردهي كار و ترقي تكنيك، نسبت سرمايه ثابت به متغير يعنى تركيب ارگانيك سرمايه بالا مي رود، و در نتيجه ميزان سود حاصله

به كل سرمايه گذاري بيشتراست، بخشي از ارزش محصول صرف استهلاك مي شود، و مايه انباشت accumulation fund در جائي كه سهم سرمايه ثابت در توليد آنك است وجود ندارد.

به نسبت سرمایه گذاری کاهش خواهد یافت، که نتیجه ضروری آن محدود شدن منابع انباشت سرمایه است.

برای ابقای نرخ سود و جلوگیری از سقوط آن هر سرمایه داری به دنبال امکانات و وسائل تازه ای برای بکار انداختن سود بخش نیروی کار می گردد. اما هر اندازه نیروی کار جای خود را به ماشینهای تازه تر و مجهزتری می دهد، ابقای نرخ سود دشوارتر می شود.

به عبارت دیگر اگر هزینه نیروی کار هر واحد محصول  $v/(c+v+s)$  با افزایش کاردهی کاهش یابد، و اگر هزینه تجهیزات سرمایه ای هر واحد محصول  $c/(c+v+s)$  با بهره برداری از تکنولوژی تازه افزایش یابد (افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه)، پس به طریق اولی ابقای سهم سود یا ارزش اضافی بعلت گرایشی که نرخ ارزش اضافی  $s/v$  به کاهش دارد، دشوار می گردد.

این امر سرمایه دار را مجبور خواهد کرد که سرمایه خود را به سوی سرزمینهای صادر کند، که در آنها سرمایه زیاد است.

۴- گرایش عمومی در اقتصاد سرمایه داری ناتوانی نیروهای تولید در تأمین تقاضا است. به عبارت ساده تر ضعف عمده اقتصاد سرمایه داری نه از کمبود تقاضای مؤثر (مصرف نامکفی) که از کمبود عرضه کافی بعلت کاهش آهنگ انباشت سرمایه در مقایسه با نیازهای روزافزون تولید ناشی می شود.

۵- صدور سرمایه به کشورهایی که در راه تکامل سرمایه داری گام گذاشته اند، کشورهایی که نرخ سود در آنها بعلت ارزانی مواد خام و نیروی کار و بازارهای وسیع در کشور مبدأ، زیادتر است موجب بالارفتن

ترکیب ارگانیک سرمایه در یک مقیاس بین‌المللی و برقراری یک نرخ واحد سود بین‌المللی نخواهد شد. تنها پس از استقرار کامل چنین وضعی، سرمایه خصلتی گاه‌آلا بین‌المللی پیدا خواهد کرد.

عوامل مختلف در کند کردن و حتی در مواردی در خنثی ساختن گرایشهای فوق عمل می‌کنند.

۱- سرمایه‌های انحصاری در رشته‌هایی از تولید که در آنها سلطه انحصاری برقرار کرده، با وضع قیمت‌های انحصاری، که بالاتر از قیمت تولید است، از برقراری نرخ متوسط و برابر سود جلوگیری می‌کنند. این امر موجب می‌شود سرمایه به سوی کشورهای که از حمایت انحصاری برای تأمین حداکثر سود برخوردار است حرکت کند.

۲- مداخله دولتها در امر صدور سرمایه به ویژه بصورت وام‌های دولتی، موجب می‌گردد که صدور سرمایه بیشتر جنبه ملاحظات سیاسی را داشته باشد تا اقتصادی.

۳- وجود مرزهای ملی و حمایت‌های گمرکی با وجود قوانینی که برای آزادی حرکت کالای تجارتنی و گردش سرمایه وضع شده، موانعی در راه حرکت آزاد سرمایه‌ها از کشورهای که نرخ متوسط سود در آنها

۱- ارقام زیر که از نشریات اداره اقتصادی و امور اجتماعی سازمان ملل اقتباس شده، رشد روز افزون صدور سرمایه دولتی را به خصوصی بین سالهای ۱۹۶۴-۱۹۶۵ نشان می‌دهد:

سال	خصوصی	دولتی
۱۹۶۵	۲۶۵۶	۴۵۷۲
۱۹۶۴	۲۱۵۶	۵۶۹۸

پایین است، به کشورهای که در آنها نرخ متوسط سود بالا است ایجاد  
می کنند.

۴- دولتهای ملی تحت فشار سندیکاهاى کارگرى با ایجاد فعاليتهاى  
اقتصادى در مناطق توسعه نیافته کشور، و با تنظیم برنامه هاى اقتصادى  
از خروج سرمایه از کشور بظرف مناطقى که نرخ سود در آنها بالا است  
موانع گيرى مى کنند.

www.KetabFarsi.com

## روزا لوکزامبورگ<sup>۱</sup>

لوکزامبورگ امپریالیسم را بیان سیاسی انباشت سرمایه در مبارزه رقابت آمیز برای بدست آوردن آنچه که هنوز از مناطق غیر سرمایه‌داری باقی مانده می‌دانست.<sup>۲</sup> به نظر لوکزامبورگ، امپریالیسم یک مرحله تاریخی در ادامه دوران سرمایه‌داری و در عین حال پایان زندگی آنست.

لوکزامبورگ می‌نویسد: امپریالیسم فرایندی است که از آن طریق مناطق عقب‌مانده عالم به محور تمدن کشانده می‌شوند. او چشم‌امید به انقلابهای روسیه، چین و ترکیه (نهضت کمالیستها) دوخته بود و آنها را پیش‌آهنگ دگرگونی‌هایی می‌دانست که امپریالیسم در جهان بوجود آورده بود.

از نظر لوکزامبورگ صدور سرمایه ارتباط مستقیمی با صدور کالا دارد. او استدلال می‌کند گرچه صدور سرمایه به مناطق ما قبل سرمایه‌داری در ابتدا با گسترش بازار، موجب ایجاد سودهای هنگفتی می‌گردد، ولی بنوبه خود امکان صدور کالا را از کشورهای صادرکننده سرمایه محدود می‌سازد. زیرا لوکزامبورگ توجیه نهائی تولید سرمایه‌داری را

---

۱- خانم روزا لوکزامبورگ Rosa Luxemburg (۱۸۷۱-۱۹۱۹) - سوسیال

دموکرات مبارز انقلابی مشهور جنبش بین‌المللی طبقه کارگر که در ۱۹۱۹ توسط دولت شیدمان در آلمان توقیف و به‌نحو فاجعه آمیزی به‌قتل رسید. نظریه لوکزامبورگ درباره امپریالیسم در کتابهای انباشت سرمایه و انباشت سرمایه یک بررسی انتقادی مطرح شده است.

۲- انباشت سرمایه، ص ۴۴۶.

در تولید کالاهای مصرفی می‌دانست نه کالاهای تولیدی. او با تجدیدنظر در طرح باز تولید گسترش یافته بدین نتیجه می‌رسد که سرمایه‌داری به تولید افراطی<sup>۱</sup> کالاهای مصرفی که در بازار سرمایه‌داری غیرقابل جذب است می‌پردازد.

لوکزامبورگ در پاسخ بوئر که استدلال می‌کرد: انباشت سرمایه حتی در يك جهان سرمایه‌داری خالص، در صورت عدم ازدیاد رشد جمعیت طبقه کارگر از حد معين، امکان‌پذیر است پاسخ می‌دهد: انباشت سرمایه در شرایط و محدوده‌ای که در آن تنها تولید سرمایه‌داری حاکم است ناممکن می‌باشد، و رشد سرمایه‌داری تنها با گسترش مستمر در قلمروهای تازه تولید و کشورهای جدید امکان‌پذیر است.

او می‌نویسد حرکت عمومی سرمایه به سرزمینهای دیگر موجب برخورد بین نظامهای سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری می‌گردد که اعمال خشونت، جنگ و انقلاب از نتایج اجتناب‌ناپذیر آنست. و در نتیجه انباشت سرمایه به زیان کشورهای غیر سرمایه‌داری و ساکنین آنها و به سود کشورهای صادرکننده کالا و سرمایه پیشرفت کرده و گسترش می‌یابد. نظامهای غیر سرمایه‌داری بسرعت از پا درآمده به بازار جهانی سرمایه ملحق می‌شوند، و تولید سرمایه‌داری فرمانروائی انحصاری جهانی بدست می‌آورد، تا جایی که ادامه انباشت سرمایه، یعنی گسترش بیشتر آن، ناممکن شده سرمایه‌داری دیگر به‌شابه گردونه‌ای برای پیشرفت نیروهای تولید در تاریخ عمل نکرده و به پایان عمرش می‌رسد.<sup>۲</sup>

۱ - Overproduction.

۲ - انباشت سرمایه يك بررسی انتقادی، ص ۱۴۵.



لوکزامبورگ با انتقاد از الگوی انباشت مارکس می‌نویسد:  
 تضاد در الگوی انباشت مارکس، هرگاه بطور دیالکتیکی بدان توجه  
 شود، تنها تضاد زنده<sup>۱</sup> بین حرکت توسعه‌طلبانه بی‌ریز و کرانه و  
 محدوده‌ایست که سرمایه برای خود از راه تخریب فزاینده همه شکل‌های  
 دیگر تولید ایجاد کرده است. این تضادی است بین نیروهای عظیم تولید  
 که در فرایند انباشت در سراسر جهان بوجود آمده‌است و پایه محدودی آن،  
 که قوانین انباشت بوجود آورده است. اضافه می‌کند آنها که استدلال  
 می‌کنند امکان انباشت در یک جامعه سرمایه‌داری خالص وجود داشته و  
 سرمایه‌داری حتی بدون گسترش در سرزمین‌های غیر سرمایه‌داری می‌تواند  
 به زندگی ادامه دهد، سرانجام بدین نتیجه خواهند رسید که مرحله  
 امپریالیستی نه یک ضرورت تاریخی و مقدمه‌ای برای برقراری سوسیالیسم،  
 بلکه ساخته و پرداخته ذهن گروه کوچکی است که از ادامه سیاست  
 امپریالیستی بهره می‌برند.<sup>۲</sup>

لوکزامبورگ می‌نویسد مارکس به عمق مسأله انباشت سرمایه پی  
 نبرده و به جز «ارائه چند الگو و تحلیل» در این زمینه کار مهمی انجام  
 نداده است.<sup>۳</sup>

طبق نظر لوکزامبورگ مسأله عمده تولید سرمایه‌داری، مسأله  
 بازار است و انگیزه هر سرمایه‌داری در سرمایه‌گذاری کسب سود هرچه  
 بیشتر است. بدینسان تولید فقط زمانی برای سرمایه‌دار مفهوم خواهد

۱- Living Contradiction.

۲- انباشت سرمایه یک بررسی انتقادی، ص ۱۴۶ و همانجا، ص ۱۴۸.

۳- انباشت سرمایه، ص ۴۸.

داشت که او درآمد خالص خود را لمس کند. برای تأمین سود هرچه بیشتر، سرمایه‌دار بخش عمده‌ای از حاصل استثمار را بصورت سرمایه صرف افزایش خود استثمار از راه گسترش تولید می‌کند، گرچه بخش کوچکی از آن نیز به مصرف خرید کالاهای لوکس و هزینه‌های سنگین شخصی او می‌رسد. بدین‌سان حجم سرمایه افزایش می‌یابد ولی برای این که سرمایه جنبه تولید پیدا کند می‌باید از نیروی کار استفاده کند. لشکر ذخیره کار براساس نظام کار مزدوری، نیروی کار لازم را برای استثمار فراهم می‌سازد، و بدینسان شرایط اساسی تازه برای انباشت سرمایه‌داری یعنی امکان فروش کالاهای تولید شده بوسیله کارگران برای تأمین هزینه‌های اولیه سرمایه‌دار و هم‌چنین ارزش اضافی به صورت پول، یعنی ارزشی که از نیروی کار ربوده شده - بوجود می‌آید.

«امکان فزاینده مستمر فروش کالاها از ادامه فرایند مستمر انباشت جدائی ناپذیر است. سرمایه خود (همانگونه که می‌بینیم) شرایط اصلی استثمار را بوجود می‌آورد. مارکس در جلد اول سرمایه این فرایند را جزء بجزء تحلیل کرده و توضیح داده است. اما سؤال امکان جذب ثمره‌های استثمار و موضوع بازار چه خواهد شد؟ آنها وابسته به چه عواملی می‌باشند؟ آیا سرمایه‌خود یا مکانیزم تولیدی‌اش می‌تواند بازار را طبق نیازهای گسترش دهد؟ به همانگونه که تعداد کارگران را متناسب با تقاضایش می‌کند؟ هرگز چنین نیست... کالاها تنها زمانی به فروش خواهند رسید و درآمد حاصله به پول تبدیل خواهد شد که بتوانند نیازمندیهای جامعه را تأمین کنند. بدینسان گسترش مستمر تولید سرمایه‌داری یعنی انباشت مستمر سرمایه به رشد مستمر نیازهای اجتماعی مربوط

می شود.<sup>۱</sup>

این نیازهای اجتماعی که انباشت سرمایه وابسته بدان است دقیقاً همان انباشت سرمایه می باشد، که دورباطلی را تشکیل می دهد، و مسأله زمانی حل خواهد شد که تولید «به طور کلی» مورد بررسی قرار گیرد. به نظر لوکزامبورگ این مسأله ایست که مارکس در جلد دوم سرمایه کوشش به حل آن می کند بدون این که در انجامش توفیقی نصیبش شده باشد. زیرا، به گفته لوکزامبورگ، مارکس روشن نمی سازد خریدار و مصرف کننده و بخشی از کالاها که فروش آنها فقط آغاز انباشت سرمایه است.<sup>۲</sup> کیست؟ این مسأله بنیاد استدلال لوکزامبورگ را تشکیل می دهد.

لوکزامبورگ که شناخت درستی از جذب محصولات برپایه تولید گسترش یافته در دو بخش تولید نداشت، تصور می کرد بهترین راه برای خروج از این بن بست پیدا کردن سرزمین و بازارهای فروش تازه است. لوکزامبورگ می نویسد: علاوه بر دو سهم<sup>۳</sup> بزرگ موجودی<sup>۴</sup> اجتماعی کالا، می بایست سهم سومی نیز وجود داشته باشد که به مصرف انباشت سرمایه برسد. زیرا به گفته لوکزامبورگ دو سهم دیگر در فرمول بازتولید مارکس فقط صرف بهبود و تعمیر وسایل تولیدی و نگاهداری کارگران می شود.<sup>۴</sup>

اما این سهم سوم چگونه جذب خواهد شد؟ در اینجا لوکزامبورگ گرفتار دامی، که خودنهاده است، می شود. او چون بدین نتیجه رسیده

۱ - انباشت سرمایه، صفحات ۵۰ - ۴۸.

۲ - Portion

۳ - Stock

۴ - انباشت سرمایه، صفحات ۵۰ - ۴۹.

است که مصرف کننده این سهم سوم نمی تواند سرمایه دار. کارگر و یا خرده بورژوازی باشد، پس باید در جستجوی «بازار سومی» بود. این بازار سوم تنها در خارج از بازار سرمایه داری بدست می آید، و معمولاً از کسانی ترکیب یافته:

«... که وسایل خرید خود را از منابع مستقل بدست می آورند، نه مانند کارگران یا کسانی که با سرمایه همکاری دارند نظیر کارمندان دولت، روحانیون و صاحبان مشاغل آزاد که درآمد آنها به منابع سرمایه داری مربوط می شود. آنها می بایست مصرف کنندگانی باشند که وسایل خرید خود را بر اساس مبادله کالا... خارج از قلمرو تولید کالائی سرمایه داری، بدست می آورند. آنها می باید تولید کننده ای باشند که وسایل تولیدشان دارای خصوصیت سرمایه نبوده و به هیچ یک از طبقات سرمایه دار یا کارگر - تعلق نداشته باشد. اما به این پایه آن شکل هنوز هم به کالاهای سرمایه داران نیازمندند.»<sup>۱</sup>

«بازار غیر سرمایه داری» می تواند هم در خود کشور سرمایه دار بین پیشه وران، روستائیان که سرگرم تولید کالایی ساده اند و هم بطور عمده در مناطق کشاورزی، جهان خارج از اروپا وجود داشته باشد. در این سرزمینها است که سرمایه داری باید رشد کند. «و از همان آغاز رابطه مبادله بین تولید سرمایه داری و غیر سرمایه داری، جایی که سرمایه نه تنها می تواند امکان جذب ارزش اضافی را به پولهای کمیاب فلزی (طلا و نقره) برای گردآوری سرمایه پیدا کند، بلکه عم چنین کالاهای گوناگونی را برای گسترش تولید دریافت کرده و بالاخره با بدست آوردن نیروی کار پرولتریزه

۱ - اثبات سرمایه، ص ۴۵.

۲. Hard Cash.

شده شکلهای غیر سرمایه‌داری تولید را تجزیه می‌کند.<sup>۱</sup>

به‌گونه‌ای که ملاحظه می‌شود لوکزامبورگ استدلال می‌کند، ارزش اضافی را نمی‌توان بطور مولد در اقتصاد کشور سرمایه‌داری که در آن بوجود آمده بکار انداخت. زیرا امکان ادامه باز تولید گسترش یافته سرمایه‌داری در قالب نظام سرمایه‌داری وجود ندارد. بنابراین برای ادامه بازتولید گسترش یافته، سرمایه می‌باید در مناطقی بکار افتد که هنوز اقتصاد کالائی در آنجا غلبه نکرده است. و همین امر موجب صدور سرمایه و پیدایش سرمایه‌داری امپریالیستی می‌گردد. وظیفه امپراتوری تصرف اراضی، کنترل آنها و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه به سرزمینهای تازه است. اما سرمایه‌گذاری در جوامع عقب‌مانده رفته رفته این جوامع را به‌گردونه تولید و گردش کالائی می‌کشاند. و به این ترتیب این مناطق به جای این که خود محلی برای بکار انداختن ارزش اضافی باشند به تولید کننده ارزش اضافی بدل می‌شوند، تا جایی که دیگر محلی در روی کره زمین برای سرمایه‌گذاری تازه باقی نمی‌ماند. در این مرحله سرمایه‌داری به حال اشباع درآمده و به‌محدوده رشد مطلق خود خواهد رسید، و سرانجامی جز سقوط کامل نخواهد داشت.

لوکزامبورگ تعادل پویا را زمانی امکان‌پذیر می‌داند که همواره بازاری<sup>۲</sup> در خارج از تولید سرمایه‌داری، برای جذب کالاهایی که در قلمرو تولید سرمایه‌داری تولید شده، وجود داشته باشد. صدور سرمایه به کشورهای دیگر و کشاندن آن سرزمینها به زیر قلمرو سرمایه‌داری به

۱- اثبات سرمایه، ص ۵۷.

۲- Outlet.

تعادل پویا پایان می‌دهد.

بدین قرار لوکز امپورک در واقع نظریه عدم امکان، جذب کالاهائی را که در بخش سرمایه‌داری تولید می‌شود در خود کشور سرمایه‌دار عنوان می‌کند. به نظر می‌رسد سرچشمه ابهام او در ناتوانی اش در درک دوبخش باز تولید مارکس نهفته باشد. در حالی که از نظر مارکس دوبخش تولید نه فقط معرف حرکت کل تولید اجتماعی است، بلکه معرف رابطه تولید دو طبقه‌ای که در فرایند تولید شرکت دارند نیز می‌باشد، از نظر لوکز امپورک چنین تجربیدی بدین علت که جهان واقعی را، که در آن رابطه غیر-سرمایه‌داری وجود ندارد، نادیده می‌گیرد، غیر قابل قبول است.

لوکز امپورک با تأکید روی ناتوانی اقتصاد سرمایه‌داری در جذب ارزش اضافی تولیدی استدلال می‌کند اگر قبول کنیم سرمایه‌داری می‌تواند تمامی ارزشهای اضافی تولیدی خود را جذب کند، چنین پذیرشی به منزله ابدی داشتن نظام سرمایه‌داری، نظامی که خواهد توانست الی غیر-النهاییه به باز تولید گسترش یافته ادامه دهد، خواهد بود.

درک نادرست لوکز امپورک از طرح و تحلیل مارکس از تولید سرمایه‌داری و انباشت سرمایه او را بدین نتیجه می‌رساند که مهمترین مشکل انباشت سرمایه‌داری فقدان بازار است.

۱- خانم رابینسون از قول روزا لوکز امپورک این روابط را تشبیه به فندق شکستن می‌کند و می‌گوید با هر فندقی که شکسته می‌گردد (یعنی هر منطقه تازه استعماری که به دست غربیان می‌افتد) امکانات جدیدی برای سرمایه بیشتر و فروش بیشتر به وجود می‌آورد و هنگامی که فندقها به ته رسید جامعه سرمایه‌داری بر اثر نبودن بازار سقوط خواهد کرد. محمدعلی کاتوزیان، رشد اقتصادی و بازرگانی بین‌المللی، کتاب الفبا، شماره ۴.

در تولید سرمایه‌داری، تولید کل جامعه، نه بر مقیاس سال قبل، که بر مقیاسی گسترش یافته تجدید شده و ادامه می‌یابد، و بدینسان انباشت سرمایه که قانون اساسی حرکت جامعه سرمایه‌داری است امکان پذیر می‌گردد. در شرایط باز تولید گسترش یافته تنها بخش کوچکی از ارزشهای اضافی صرف نیازهای شخصی سرمایه‌دار می‌شود و بخش بزرگتر بطور مولد، یعنی به شکل سرمایه مولد برای گسترش تولید به مصرف می‌رسد، در حالی که تمامی دستمزد کارگران صرف هزینه‌های مصرفی می‌شود. مواد مصرفی با وسایل تولید (سرمایه ثابت) در دو بخش تولید مبادله می‌شود. با جذب ارزش اضافی و مزد در صنایع تولید کننده وسایل تولید، سرمایه ثابت در جریان مبادله در صنایع تولید کننده مواد مصرفی جذب می‌شود. اما در جریان مبادله بخشی از سرمایه ثابت، که سازنده وسایل تولید است، جذب نمی‌شود و همین خود مشکل اساسی لوکزامبورگ را تشکیل می‌دهد. اما برخلاف نتیجه‌گیری لوکزامبورگ بخش عمده تولید سرمایه‌داری در بخش تولید وسایل تولید به مصرف می‌رسد. مثلاً بخشی از محصول نفت بشکل طبیعی در عمان صنایع نفت و بخش دیگر از طریق مبادله متقابل با محصولات بخشهای دیگر مانند مبادله بین فرآورده‌های نفتی و پتروشیمی، به مصرف می‌رسد. بدینگر سخن تولید سرمایه‌داری به مثابه بازار خود عمل کرده در حالی که بخشهای غیر سرمایه‌داری بخش ناچیزی از تولید را جذب خود می‌سازند.

لنین چگونگی مسأله جذب محصولات را در سرمایه‌داری بین دو بخش تولید به شرح زیر توضیح می‌دهد:

«تولید در واقع بازار خودش را ایجاد می‌کند. تولید نیازمند

وسایل تولید است و وسایل تولید بخش ویژه تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند، که بخش معینی از کارگران را در بر گرفته و محصولات خاصی را تولید می‌کند و جزئی از آن در این بخش و جزء دیگر از راه مبادله در سایر بخشها، که مولد مواد مصرفی می‌باشند، جذب می‌گردد. انباشت در واقع مازاد تولید بر درآمد (مواد مصرفی) می‌باشد. برای گسترش تولید («انباشت» به مفهوم مطلق کلمه) لازمست قبل از هر چیز وسایل تولید گسترش یابد، بهمین مناسبت لازمست بخشی از تولید اجتماعی که سازنده وسایل تولید است گسترش یابد. هم‌چنین لازمست کارگرانی به این بخش جذب شوند که تقاضای فوری برای کالاهای مصرفی دارند. بهمین مناسبت «مصرف» پس از «انباشت» یا پس از «تولید» رشد می‌کند گرچه عجیب است ولی در جامعه سرمایه‌داری جز این نمی‌تواند باشد.<sup>۱</sup>

**نیم و مارکسیستهای علنی روسیه در برابر نارودنیکها** که امکان رشد سرمایه‌داری را در روسیه به علت فقدان بازار «داخلی» و «خارجی» نفی می‌کردند، با تکیه بر طرح بازتولید مارکس استدلال می‌کردند که صنعتی شدن سرمایه‌داری، باعث رشد سریعتر نسبی تولید وسایل تولید نسبت به وسایل مصرف، امکان‌پذیر است.

اما مارکسیستهای علنی روسیه فقط روی یکی از جنبه‌های مسأله که انباشت بازار سرمایه‌داری را گسترش می‌دهد تکیه داشتند. لوکزامبورگ با اغراق‌گویی درباره نحوه استدلال آنها امکان انباشت را همان‌گونه که قبلاً اشاره شد به علت فقدان بازار غیر سرمایه‌داری ناممکن

۱ - مشخصات رومان‌تسیم اقتصادی، مجموعه آثار، جلد دوم، نسخه انگلیسی،



می دانست.

استدلال مارکسیستهای علنی روسیه مورد توجه نظریه پردازان سوسیال دموکرات آلمان مانند هیلفردینگ، بوئر و کائوتسکی واقع شد. آنها با تکیه بر طرح بازتولید مارکس استدلال می کردند که انباشت بدون وقفه برغم قانون گرایش نرخ سود به کاهش امکان پذیر است. آنها عامل اصلی بحران را در بی تناسبی<sup>۱</sup>ها بین بخشهای مختلف تولید می دانستند و استدلال می کردند از طریق برنامه ریزی می توان از بحران اجتناب کرد. هیلفردینگ می نویسد: «در تولید سرمایه داری بازتولید هم در مقیاس ساده و هم در مقیاس گسترش یافته می تواند بدون اختلال ادامه یابد، البته در صورتی که نسبتها حفظ گردد.»<sup>۲</sup>

از نظر مارکس وجود بازارهای خارجی روابط متضاد بین دو طبقه اجتماعی را که در طرح او عنوان شده تغییر نمی دهد. مارکس همواره در نظر داشت که قانون تولید سرمایه داری قانون بازار جهانی است و سعی داشت عناصر «دنیای واقعی» را در تحلیل خود از تولید سرمایه داری بگنجاند.

بوخارین مهمترین اشتباه لوکزامبورگ را، صرف نظر از درک نادرست او از بازتولید گسترش یافته، فرضیه نادرست اقتصادی اش درباره امپریالیسم می داند. او تأکید می کند لوکزامبورگ در انتخاب فرضیه ها راه خطا پیموده و مسأله انباشت را با جذب و انباشت را با رشد سرمایه پولی مخلوط کرده است. و تحلیل او بر این پایه قرار دارد که چگونه برای

۱- Disproportion

۲- سرمایه مالی، ص ۴۷۱.

خرید «کالاهائی که فروش آنها تنها آغاز انباشت است» می‌توان پول بدست آورد.<sup>۱</sup>

بوخارین می‌نویسد لوکزامبورگ ارزش اضافی متراکم شده واقعی را که به صورت سرمایه مولد درآمده نادیده می‌گیرد و با طرح «مقدار کل سرمایه پولی» توجه ندارد که تولید طلا فی‌نفسه تولید سرمایه‌داری است که با وسایل تولید و نیروی کار مبادله می‌شود.<sup>۲</sup>

### ولادیمیر ایلیچ لنین<sup>۳</sup>

اگر برای نظریه پردازانی مانند: هیلفردینگ، لوکزامبورگ، کائوتسکی، بوئر و بوخارین هر یک بنحوی مسأله امپریالیسم در رابطه

۱- امپریالیسم و انباشت سرمایه، ص ۱۹۶.

۲- همانجا، ص ۱۹۷.

۳- لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) از نوشته‌های مهم لنین تا آنجا که به مسأله امپریالیسم مربوط می‌شود می‌توان از مقالدهایی مانند: در باره شعارکدوره‌های متحد اروپا، برنامه جنگی انقلاب پروتاریالی، امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم و کاریکاتوری از مارکس و اکونومیسم امپریالیستی نام برد. اما مهمترین اثر لنین در این زمینه کتاب امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری است که در بهار ۱۹۱۶ به‌چاپ رسید. به‌گفته لنین در مقدمه چاپ دوم این کتاب «به‌منظور ارائه تصویر ترکیبی از نظام سرمایه‌داری جهانی در رابطه بین‌المللی‌اش در آغاز قرن بیستم و در آستانه اولین جنگ امپریالیستی» نوشته شده است. امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری در واقع ادامه کار هیلفردینگ و بوخارین درباره امپریالیسم که لنین برای کار آنها ارزش فراوانی قایل بود می‌باشد. لنین بویژه در مطالعه خود در این زمینه الگوی اقتصاد آلمان امپریالیستی را، که در آنجا سرمایه‌های مالی رشد فراوان کرده بودند، مورد نظر داشت.

با مسأله تولید گسترش یافته، مسأله جذب، بحران اقتصادی، صدور سرمایه و تفوق سرمایه‌های مالی و انحصاری دارای اهمیت بود، برای لنین استاد انقلاب پرولتاریایی مسأله عمده در این رابطه حل مسائل نظری و عملی انقلاب جهانی بطور عام و انقلاب کارگری روسیه بطور خاص بود. لنین به عنوان يك نظریه پرداز و کارورز بزرگ مارکسیسم‌هی کوشید نظریه را از صورت مجموعه‌ای از احکام خشک و جامد و جدا از زندگی بیرون آورده و از آن در دست پرولتاریا و سازمان پیش‌آهنگش برای حل مسائل انقلابی زحمتکشان استفاده کند. بهمین مناسبت مسأله عمده برای لنین مانند هر انقلابی دیگری مطالعه حقیقت مشخص در شرایط مشخص تاریخی بود. خاصه آنکه لنین در تدوین نظریه خود درباره امپریالیسم مستقیماً از تحلیل شرایط مشخص عملی شروع کرده و به نتایج ثوریک معینی می‌رسد، شرایطی که مسلماً در مرحله اقتصاد امپریالیستی پیشرفته در معرض تغییر دائم قرار دارد، و با تغییر شرایط که ادامه آن زیاد به درازا نمی‌کشد می‌بایست نظریه‌های تازه جای نظریه‌های کهنه را بگیرد.

در آغاز قرن بیستم ویژگیهای تازه‌ای در روند تکامل سرمایه‌داری بروز کرده بود که بدون شناخت کامل آنها امکان حل مسائل پیچیده نظریه انقلاب سوسیالیستی، که بعنوان يك مسأله روز در برابر احزاب کارگری قرار گرفته بود، وجود نداشت. از جمله این ویژگیها می‌توان از تشدید تضادهای اجتماعی در کشورهای عمده سرمایه‌داری جهان، تشدید اختلاف بین کشورهای بزرگ برای تقسیم سرزمینها و منابع اولیه، ایجاد گروه‌بندیهای نظامی، رشد جنبشهای آزادی‌بخش ملی در کشورهای مستعمره

و وابسته و بالاخره ظهور آثار پوسیدگی و زوال در نظام سرمایه‌داری جهان به علت جایگزین شدن سرمایه‌داری «مترقی» رقابت آزاد با سرمایه‌داری ارتجاعی و انحصاری «در حال احتضار» نام برد.

نظریاتی که در این زمان توسط لنین مطرح شد بیش از آنچه که جنبه آکادمیک داشته باشد، پاسخی بود به مسایل عملی. بهمین مناسبت این نظریه‌ها به علت اثر عملی عمیقی که در جهان از خود باقی گذاشت از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است. و نقش مهمی را در حل مسایل استرانژیک انقلاب اکتبر و شناخت تضادهای عمده جهان و نقاط ضعف امپریالیسم جهانی بعهده داشته است. بویژه اهمیت بزرگ کاری که لنین در زمینه امپریالیسم انجام داد توانایی او در جمع کردن مشخصات متضاد سرمایه‌داری پیشرفته زیر عنوان واحدی می‌باشد.

فشرده نظریه لنین که در امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری و دیگر آثار او مطرح شده و در واقع نظریه مارکسیستی امپریالیسم است، به شرح زیر می‌باشد:

امپریالیسم عبارت است از مرحله انحصاری، نهالی و انتقالی سرمایه‌داری. سرمایه‌های انحصاری از ترکیب سرمایه‌های صنعتی انحصاری به وجود می‌آید. این تعریف از امپریالیسم دارای مشخصات زیرین است:

۱- تمرکز تولید و موجب پیدایش انحصارات، که نقش تعیین کننده‌ای

در زندگی اقتصادی بعهده دارند، می‌گردد.

و رشد عظیم صنایع و فرایند فوق‌العاده سریع تمرکز تولید در

بنگاههای بزرگی که دائماً در حال توسعه است یکی از شاخص‌ترین خصوصیات

سرمایه‌داری است».

«نیم قرن پیش هنگامی که مارکس سرمایه را می‌نوشت بیشتر اقتصاددانان رقابت آزاد را قانونی طبیعی می‌دانستند. دانش رسمی می‌کوشد این نتیجه‌گیری مارکس را که با تجزیه و تحلیل نظری و تاریخی سرمایه‌داری ثابت می‌کند رقابت آزاد موجب تمرکز تولید می‌شود، و تمرکز در مرحله معینی از تکامل خود، به انحصار منجر می‌شود با توطئه سکوت برگزار کند. اما اکنون دیگر وجود انحصار واقعیتی شده است.»

«تمرکز در مرحله معینی از تکامل، بخودی خود کار را با اصطلاح به انحصار می‌کشاند، زیرا حصول سازش بین چند ده بنگاه عظیم آسان است و از طرف دیگر همانا در نتیجه بزرگی بنگاهها است که رقابت دشوار می‌گردد و تمایل به انحصار پیدا می‌شود»<sup>۱</sup>.

۲- از ترکیب سرمایه‌های مالی و صنعتی الیگارش‌ی مالی بوجود می‌آید.

«تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از تمرکز تولید، تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آیند، در آمیختن یا جوش خوردن بانکها با صنعت».

«... قرن بیستم نقطه تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیادت سرمایه کلی به سیادت سرمایه مالی تبدیل می‌شود»<sup>۲</sup>.

«امپریالیسم (یا عصر سرمایه مالی - موضوع بحث لغوی نیست)

۱- امپریالیسم بالاترین مرحله ...

۲- همانجا.

از نظر اقتصادی بالاترین مرحله تکامل سرمایه‌داری است. مرحله‌ای است که در آن تولید به آن چنان مرحله‌ای از پیشرفت می‌رسد که رقابت آزاد جای خود را به انحصار می‌دهد. این گونه اقتصادی امپریالیسم است... هر چیزی به انحصار اقتصادی گره خورده است.<sup>۱</sup>

۳- صدور سرمایه، متمایز از صدور کالا، اهمیت استثنایی پیدا می‌کند.

«صدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست، صدور سرمایه است.»

به علت عدم امکان جذب سرمایه اضافی در کشورهای پیشرفته صنعتی این سرمایه‌ها می‌بایست برای بهره‌برداری سودبخش راهی سرزمینهای دیگر شود. بدیهی است اگر سرمایه‌داری می‌توانست کشاورزی را که در این موقع در همه جا بطور فاحشی از صنعت عقب‌مانده بود بسط دهد و اگر می‌توانست سطح زندگی توده‌های اهالی را در همه جا با وجود ترقیات سرگیجه‌آور تکنیک در حال نیمه‌گرسنگی و فقر برمی‌برند ارتقاء دهد، آنگاه از سرمایه اضافی سخنی هم نمی‌توانست باشد... مادامی که سرمایه‌داری به حالت سرمایه‌داری باقی است سرمایه اضافی به صرف ارتقاء سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده... بلکه به مصرف افزایش سود از راه صدور سرمایه خارج بعضی به کشورهای عقب‌مانده خواهد رسید... آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می‌آورد این است که سرمایه‌داری در محدودی از کشورها «بیش از حد نضج یافته»

۱- کاریکائوری از مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی.